

# The Jurisprudential Position of the Islamic Government and the Role of Democracy in it

## ARTICLE INFO

**Article Type**  
Research Article

### Authors

Erfan Khoshbakht<sup>1</sup>  
Yunus Vahed Yarijan<sup>2\*</sup>  
Seyyed Hossein Sajjadi<sup>3</sup>

### How to cite this article

Erfan Khoshbakht, Yunus Vahed Yarijan, Seyyed Hossein Sajjadi, The Jurisprudential Position of the Islamic Government and the Role of Democracy in it, *Islamic Life Style*. 2022; 6(2):382-389.

1. PhD student, Fiqh and Fundamentals of Islamic Law Department, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author).

3. Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, North Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

### \* Correspondence:

Address:  
Phone:  
Email: vahedyarijanyounes@gmail.com

### Article History

Received: 2021/12/06  
Accepted: 2022/03/12

## ABSTRACT

There are two fundamental issues regarding the Islamic government: 1- The legal status of the Islamic government, 2- The role of the people in the Islamic government. Different and diverse answers have been given to the two mentioned issues, so that the type of answer provided can lead to legitimacy or illegitimacy. Among the Islamic thinkers, there are different approaches to these two issues, so that some believe in the prohibition of the establishment of the government during the absence, while others believe in the continuity of divine social orders and the necessity of its establishment, and based on this, each of them has a special structure of power. political throughout the history of Islam. But in true Islam, which has found concrete expression in the government of the prophets and their true successors, the approach of people's presence in the formation and core of the government is bold. For this reason, the government system and method according to which the answers have been given is more focused on the main role of the people in the government and giving them political power, and this in Islam brings out the way of government and supports it. And in this way, so that they choose religious democracy as the main possible mechanism to realize this goal (establishment of the government and its continuation). According to the mentioned propositions, the above research pursues the goal of following the Islamic government in the time of absence, which is legitimate and has a close relationship with democracy in its formation and continuity. The research was done with descriptive-analytical research method.

**Keywords:** Governmen, Islam, Islamic Government, Democracy, Religious Democracy

## جایگاه فقهی حکومت اسلامی و نقش مردم سالاری در آن

عرفان خوشبخت<sup>۱</sup>

دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

یونس واحد یاریجان<sup>۲\*</sup>

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

سید حسین سجادی<sup>۳</sup>

استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

### چکیده

دو مسأله بنیادین در باب حکومت اسلامی وجود دارد: ۱- جایگاه فقهی حکومت اسلامی ۲- نقش مردم در حکومت اسلامی. پاسخ‌های مختلف و متنوعی به دو مسأله مذکور داده شده، به طوری که نوع پاسخ ارائه شده می‌تواند مشروعیت یا عدم مشروعیت را در پی داشته باشد. در بین متفکران اسلامی نیز رویکردهای گوناگونی به این دو مسأله وجود دارد بطوری که برخی قائل به تحریم برپایی حکومت در زمان غیبت و در مقابل برخی عقیده بر تداوم اوامر اجتماعی الهی و وجوب برپایی آن را دارند و بر این اساس هر کدام ساختار خاصی از قدرت سیاسی را در طول تاریخ اسلام عرضه می‌دارند. اما در اسلام حقیقی، که در حکومت انبیا و جانشینان راستینشان نمود عینی پیدا کرده است، رویکرد حضور مردم در تشکیل و بطن حکومت پررنگ می‌باشد. به همین جهت سیستم و روش حکومتی که به تبع آن پاسخها بیرون داده شده است، بیشتر متمرکز بر نقش اصلی مردم در حکومت و اعطا قدرت سیاسی به آنان است و این امر در اسلام شیوهی حکومت را بیرون می‌دهد و از آن حمایت به عمل می‌آورد، بطوری که مردم سالاری دینی را به مثابه عمده‌ترین ساز و کار ممکن جهت تحقق این هدف (برپایی حکومت و تداوم آن) برمی‌گزیند. با توجه به گزاره‌های ذکر شده پژوهش فوق این هدف را دنبال می‌کند که بر پایی حکومت اسلامی در زمان غیبت مشروع بوده و در تشکیل و استمرار، وابستگی تنگاتنگی با دموکراسی دارد. پژوهش با روش تحقیق توصیفی- تحلیلی انجام شده است.

کلید واژه: حکومت، اسلام، حکومت اسلامی، مردم سالاری، مردم سالاری دینی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

\*نویسنده مسئول vahedyarijanyounes@gmail.com

### مقدمه

خلقت و سرشت بشر طوری آفریده شده که نیاز به زندگی اجتماعی دارد. بی‌تردید، انسان نیازمند زندگی گروهی و حیات اجتماعی است؛ چون اجتماعی بودن لازمه حیات اوست. ممکن است کسی در دیر یا صومعه‌ای زندگی انفرادی داشته باشد؛ اما چنین زیستی برای وی زندگی انسانی؛ یعنی حیات مسؤولانه نخواهد بود» (۱). پس به ناگزیر این زندگی اجتماعی نیازمند قوانین و مقررات برای تنظیم روابط اجتماعی است و از نظر اسلام این مقررات باید برپایه احکام الهی باشد. حکومت اسلامی حکومتی است که محتوای وجودی آن را اسلام جهت و حرکت می‌دهد. حکومت از دیدگاه اسلام، برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه‌گری فردی یا گروهی نیست بلکه تبلور آرمان سیاسی ملتی هم کیش و هم فکر است که به خود سازمان می‌دهد تا در روند تحول فکری و عقیدتی، راه خود را به سوی هدف نهایی (حرکت به سوی الله) بگشاید. ضرورت وجود حکومت اسلامی در منابع و مأخذ اسلامی (قرآن، سنت، اجماع و عقل) دقیقاً بیان شده است. هم‌چنین با دقت در منابع مذکور می‌توان به نقش اصلی مردم در جهت اجرای اهداف و سیاست‌های کلی حکومت اسلامی پی برد. منظور از سیاست‌های کلی، همان اصول ارزشی حاکم بر برنامه‌ریزی‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است که یک حکومت اسلامی باید به آن پایبند باشد. ولیکن شیوه‌های اجرایی و روش‌های کاربردی هر یک از این اصول ممکن است با توجه به شرایط اجتماعی هر جامعه‌ای متفاوت باشد. امیرالمومنین (ع) در آغاز حکومت خویش به این نکته کلیدی توجه داشتند به طوری که می‌فرمایند: «اگر حضور انبوه جمعیت نبود و خداوند از علماء پیمان نگرفته بود که در مقابل پرخوری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نشینند افسار خلافت را به گردن شترش می‌انداختم.» (نهج البلاغه، خطبه ۳) با توجه به مقدمه فوق ضرورت و مستندات حکومت اسلامی را بیان کرده و همچنین به گزاره مردم سالاری دینی (دموکراسی) می‌پردازیم.

### ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

چنانکه بدیهی و انکار ناپذیر است اجرای بخش بزرگی از واجبات دین بر وجود حکومت اسلامی متوقف خواهد بود و چنانچه یک حکومت اسلامی وجود نداشته باشد نمی‌توان اغلب احکام اسلامی را به اجرا گذاشت و هرگز سیمای کامل اسلام متجلی نخواهد شد و آثار مفید و مورد نظر حاکمیت اسلام، تحقق نخواهد یافت. پر واضح است که اسلام، یک مجموعه‌ی به هم پیوسته است و واجبات فردی و اجتماعی آن همچون حلقه‌های زنجیر به هم پیوسته و مرتبط اند و اجرای کامل آن نتیجه‌ی لازم را خواهد بخشید و چنانچه چند حلقه از این حبل الله المتین در مکان مخصوص خود قرار نگیرند کل زنجیر پاره خواهد شد و از هم می‌گسلد، به ویژه تشکیل حکومت که نقش سر در بدن را بازی می‌کند و برای موجودیت اسلام بیش از دیگر امور حیاتی است، به تعبیر دیگر حکومت اسلامی ارزنده‌ترین نقش را در بقای اسلام ایفا می‌کند و چنانچه نباشد موجودیت اسلام به چشم نمی‌آید و آثار ثمر بخش آن هویدا نمی‌گردد، فلذا حکومت اسلامی از اوجب واجبات است و وظیفه‌ی قاطع هر فرد مسلمان است که

به تناسب ظرفیت و توان خود برای احیا و ابقای حکومت اسلامی تلاش نماید.

در همین رابطه امام خمینی (ره) میفرماید: «حکومت که شعبه ای از ولایت مطلقه ی رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) است یکی از احکام اولیه ی اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است.» (۲)

چنانکه گفته شد فقدان حکومت اسلامی تعطیلی بسیاری از واجبات را به دنبال خواهد داشت، به طور مثال تشکیل قوه قضایه که در ذیل آن بحث قضاوت مطرح است رکن اصلی هر نظام اجتماعی است، چنانچه حکومت غیر اسلامی باشد، بر اساس سیستم های مدنی غیر اسلامی استوار خواهد بود و دادگستری ها به شیوه ی غیر اسلامی اداره خواهند شد و خلاف آنچه که مورد نظر شریعت اسلام است رای خواهند داد، بالفرض چنانچه یک حکومت لائیک در یک جامعه ی اسلامی روی کار بیاید اولین کاری که خواهد کرد برچیدن سیستم قضائی اسلامی خواهد بود، در نتیجه مسئله ی قصاص و دیات و ارث و بسیاری دیگر از مسائل به شیوه ی سیستم های غیر اسلامی قضاوت خواهند شد و در نتیجه آثاری از اسلام و دآوری اسلامی در حوزه ی مسائل قضائی باقی نخواهد ماند، و این تنها بخشی از مشکلات ناشی از فقدان نظام اسلامی در جوامع مسلمان است.

علامه طباطبایی در بحثی تحت عنوان «ولایت و زعامت در اسلام» مسأله ضرورت تشکیل دولت اسلامی را از نظر فلسفه اجتماعی اسلام مورد بحث قرار داده و ضمن ضروری دانستن ولایت و سرپرستی در جامعه، مسأله ولایت و سرپرستی را فطری معرفی می کند. ایشان با استناد به آیه «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» (قرآن: ۳۰/۳۰) بنای اسلام و احکام اسلامی را بر اساس فطرت می شمارد و بنا بر همین اصل، احکام ضروری فطرت را مورد تأیید اسلام می داند و مسأله نیاز به تشکیلات حکومتی و ولایت را از جمله ضروریات احکام فطرت ذکر می کند. (۳)

آشکاری فطری بودن این مسأله تا جایی بود که در زمان حیات پیامبر و خصوصاً پس از هجرت، با اینکه همه شؤون حکومتی از قبیل اداره امور مردم، نصب ولات و قضات، اداره صدقات و اوقاف، تعلیم و تربیت عمومی و ارسال مبلغین عملی می شد و مسلمین از امور غیر مهم از ایشان بسیار سؤال می کردند، لکن هیچ گاه از اصل لزوم تشکیل حکومت، سؤالی نکردند.

علامه همچنین با مطرح نمودن جریان سقیفه بعد از رحلت پیامبر و اینکه کسی اصل لزوم خلیفه را منکر نشد، می نویسد: «همه با فطرت خود درک می کردند که ضروری است که در میان مسلمین حکومتی وجود داشته باشد و دین اسلام، این مسأله را امضای قطعی نموده است»

حضرت امام (ره) در ذیل عنوان «دلایل لزوم تشکیل حکومت» می فرماید: «پس از رحلت رسول اکرم (ص) هیچ یک از مسلمانان در این مسأله که حکومت لازم است، تردید نداشت. هیچ کس نگفت که حکومت لازم نداریم. چنین حرفی از هیچ کس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت، همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد. به

همین خاطر، پس از رسول اکرم و در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع) حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می گرفت.» (۲)

حضرت امام (ره) در مورد اثبات لزوم تشکیل حکومت از طریق لزوم استمرار احکام می نویسد: بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده است، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت نیز ادامه دارد. طبق آیات شریفه، احکام اسلام، محدود به زمان و مکان نیست؛ بلکه تا ابد باقی و لازم الاجراست. این احکام، تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده است تا پس از آن متروک شود. این گونه نیست که پس از رسول اکرم، حدود و قصاص - قانون جزای اسلام - اجرا نشود یا انواع مالیاتهای مقرر، گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام، تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، چون اجرای احکام، پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره، ضرورت می یابد و همچنین احکام اسلامی، اعم از قوانین اقتصادی، سیاسی و حقوق تا روز قیامت، باقی و لازم الاجرا می باشد. هیچ یک از احکام الهی نسخ نشده و از بین نرفته است. این بقا و دوام همیشگی احکام، نظامی را ایجاب می کند که اعتبار و سیادت این احکام را تضمین کرده، عهده دار اجرای آنها شود؛ زیرا اجرای احکام الهی جز از رهگذر برپایی حکومت اسلامی امکان پذیر نیست. در غیر این صورت، جامعه مسلماً به سوی هرج و مرج رفته، اختلال و بی نظمی بر همه امور آن مستولی خواهد شد.

مستندات حکومت اسلامی

کتاب:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (قرآن: ۲۵/۵۷) از جمله اهداف انبیا را استقرار قسط و عدل برشمرده است.

عبارت «لیقوم الناس بالقسط» از جمله غایت و غرضهای ارسال رسل و انزال میزان را اقامه قسط و عدل توسط مردم می داند. همچنین در آیات دیگری از قرآن، اهداف و وظایف انبیای الهی برقراری جامعه توحیدی ضد طاغوت، پرستش خدا و عبودیت، رهاندن انسانها از اسارتها و حاکمیت مستضعفین و تعلیم و تربیت ذکر گردیده است. بی تردید پیاده شدن این اهداف، نیازمند سیاست گذاری، برنامه ریزی و فراهم نمودن امکاناتی می باشد که بدون تشکیل حکومت و دستگاههای حکومتی امکان پذیر نیست. در واقع بین این دو، ملازمت عقلی وجود دارد و اجرای اهداف انبیا بدون وجود حکومت ممکن نیست.

خداوند در همین ماجرا در چند آیه بعد، سخن از شکست لشکر جالوت در برابر بنی اسرائیل به میان آورده است: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْلَا دَفَعَهُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ». (قرآن: ۲/۶۲) جمله اخیر به خوبی نشان می دهد که

۲- جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را به پیروی از فقیهان جامع شرایط مکلف می سازد.

۳- عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»؛ او را حاکم بر شما قرار دادم، با وضوح و روشنی، بر نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی دلالت دارد؛ زیرا هر چند ظاهر پرسش راوی در مسأله منازعه و قضاوت است؛ لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام(ع) است و سخن آن حضرت نیز عام می باشد. خصوصاً جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» با توجه به واژه «حاکم» -که دلالت بر حکومت دارد نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی، تعمیم یافته و شامل آنان نیز می شود. قرینه های روشن دیگری نیز در پاسخ امام(ع) وجود دارد؛ از جمله: استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی؛ امام(ع) دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را مطلقاً حرام شمرده، حکم آنها را باطل می داند؛ حتی اگر قضاوت آنان عادلانه و بر حق باشد؛ زیرا اصل چنین حکومت هایی در نگاه قرآن و اهل بیت(ع) نامشروع و مردود است. بنابراین تنها مراجعه به حکومت مشروع - که با انتصاب از ناحیه شارع مقدس است مورد توصیه و تکلیف قرار گرفته است.

امام راحل(ره) در کتاب ولایت فقیه در تفسیر و تبیین این روایت، چنین می نگارد: همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام(ع) به آیه شریفه به دست می آید، موضوع سؤال حکم کلی بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است و عرض کردم که برای حل و فصل دعوی حقوقی و جزایی هم به قضات مراجعه می شود و هم به مقامات اجرایی و به طور کلی حکومتی. رجوع به قضات برای این است که حق ثابت شود و فصل خصومات و تعیین کیفر گردد و رجوع به مقامات اجرایی، برای الزام طرف دعوا به قبول محاکمه یا اجرای حکم حقوقی و کیفری هر دو است؛ لهذا در این روایت از امام(ع) سؤال می شود که: آیا به سلاطین و قدرت های حکومتی و قضات رجوع کنیم؟ حضرت در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا -چه اجرایی و چه قضایی نهی می فرمایند و دستور می دهند که ملت اسلام در امور خود، نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که عمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هر چند حق ثابت داشته باشند و بخواهند برای احقاق و گرفتن آن، اقدام کنند. مسلمان اگر پسر او را کشته اند یا خانه اش را غارت کرده اند، باز حق ندارد به حکام جور برای دادرسی مراجعه کند. همچنین اگر طلب کار است و شاهد زنده در دست دارد، نمی تواند به قضات سرسپرده و عمال ظلمه مراجعه نماید.

هر گاه در چنین مواردی به آنها رجوع کرد، به «طاغوت»؛ یعنی، قدرت های ناروا روی آورده است و در صورتی که به وسیله این قدرت ها و دستگاه های ناروا، به حقوق مسلم خویش رسید «فانما يأخذة سحتاً و ان كان حقاً ثابتاً له»، به حرام دست پیدا کرده و حق ندارد در آن تصرف کند.... این حکم سیاست اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرت های ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند، خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیراسلامی، بسته شوند و راه به سوی ائمه هدی(ع) و کسانی که از طرف آنها حق حکومت و قضاوت دارند، باز شود. مقصود اصلی این بوده که نگذارند سلاطین و قضاتی که از عمال آنها

اگر حکومت مقتدر و نیرومندی نباشد و جلوی طاغیان و سرکشان را نگیرد، زمین پر از فساد می شود. به این ترتیب، حکومت عادلانه، یکی از عطایای بزرگ الهی است که جلوی مفساد دینی و اجتماعی را می گیرد. (۴)

علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق می نویسد: «سعادت نوع بشر به حد کمال نمی رسد، مگر به اجتماع و تعاون و معلوم است که اجتماع و تعاون شکل نمی گیرد، مگر وقتی که وحدتی در ساختمان اجتماع پدید آید و اعضای اجتماع و اجزای آن با یکدیگر متحد شوند؛ به گونه ای که تمامی افراد اجتماع چون تن واحد شوند، همه، هماهنگ با یک جان و یک تن، فعل و انفعال داشته باشند. وحدت اجتماعی و محل و مرکب این وحدت که عبارت است از اجتماع افراد نوع، حالی شبیه به حال وحدت اجتماعی عالم شهود و محل آن دارد» (۳). مراغی نیز در ذیل این آیه اختیار ملک و فرمانروای عادل را برای جلوگیری از اختلاف ناگزیر می داند. (۵)

سنت

نقل های متعددی چنین مسئولیتی را (تشکیل حکومت) بر عهده فقیه گذاشته و شرایط آنرا بیان نموده است.

یکی از دلایل نقلی، مقبوله عمر بن حنظله است که در طول تاریخ مورد استناد فقیهان شیعه بوده است. در این روایت امام صادق(ع) می فرماید: «... من كان منكم ممن قد روي حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فليرضوا به حكماً فاني قد جعلته عليكم حاكماً فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكمنا و علينا رد و الراد علينا كالراد على الله وهو على حد الشرك بالله» (۶)

کلینی(ره) به سند خود از عمر بن حنظله روایت می کند: «از امام صادق(ع) پرسیدم: دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، پس به نزد سلطان یا قاضیان [حکومت های جور] جهت حل آن می روند؛ آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آنان مراجعه کند؛ در واقع به سوی طاغوت رفته و از او مطالبه قضاوت کرده است. از این رو آنچه بر اساس حکم او دریافت می دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد؛ زیرا آن را بر اساس حکم طاغوت گرفته است. خداوند امر فرموده است: باید به طاغوت کافر باشند و می فرماید: يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، آن گاه پرسیدم: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام(ع) فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می کنند و در حلال و حرام ما به دقت می نگرند و احکام ما را به خوبی باز می شناسند (عالم عادل)، مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و بر ما رد شده است و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خدا است.» دلالت حدیث بر ولایت فقیه مشتمل بر جنبه های ایجابی و سلبی است.

۱- از یک طرف امام صادق(ع) مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد

هستند، مرجع امور باشند و مردم دنبال آنها بروند... بنا بر این تکلیف ملت اسلام چیست؟ و در پیشامدها و منازعات باید چه کنند و به چه مقامی رجوع کنند؟ «قال: بنظران من کان منکم ممن کان روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا»  
گفته اند: در اختلافات به راویان حدیث ما که به حلال و حرام خدا طبق قاعده آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند»

دلیل عقلی

تقریرهای مختلفی از دلیل عقلی بر «ولایت فقیه» وجود دارد:

بیان اول:

این دلیل مشتمل بر مقدمات زیر است:

مطابق جهان بینی توحیدی حاکمیت معقول و مقبول حاکمیت مطلق الهی است.

حکومت اسلامی تنها ابزار اعمال حاکمیت الهی است (اصل لزوم سنخیت بین نوع حاکمیت و نوع حکومت).

هدف از حکومت اسلامی، اجرای قانون الهی است که متضمن تکامل مادی، معنوی، دنیوی و اخروی انسان ها می باشد.

هر حکومتی نیاز به حاکم و رهبری شایسته دارد.

حکمت الهی تعیین پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - و امامان معصوم را از سوی خداوند به عنوان رهبر برای تبیین تأمین و تضمین قوانین الهی، ایجاب نموده است. در عصر طولانی غیبت و عدم دسترسی به معصوم نیز تعیین نزدیک ترین افراد به معصوم (در دو خصیصه مهم علم و عمل) به عنوان نایب و جانشین آنان بر اساس حکمت الهی ضروری می باشد. فقیهان شایسته وارسته نزدیک ترین افراد به معصوم می باشند و رهبری فقیهان جامع شرایط به مقتضای حکمت الهی در عصر غیبت ثابت است.

در توضیح دلیل فوق اشاره به این نکته ضرورت دارد که آن چه در مورد حکمت الهی مطرح است، تحصیل و تأمین غرض به بهترین شکل ممکن است. اگر برای انتظام امور دینی و دنیایی مردم و به تعبیر دیگر اقامه دین و قانون الهی راه های متعددی وجود داشته باشد نظیر نصب فقیه از سوی معصوم (ع)، انتخاب فقیه از سوی مردم و یا انتخاب مؤمن عادل کاردان از سوی مردم با نظارت فقیهان حکمت الهی ایجاب می کند که مطمئن ترین و مؤثر ترین راه وصول به آن در اختیار بندگان قرار گیرد. بی شک همراهی دو امتیاز بسیار مهم «عصمت» و «نصب» در رهبری پیامبر و امام به جهت نقش آفرینی ویژه این امتیازها در تأمین غرض و تضمین اجرای قوانین الهی در میان مردم بوده است. در مورد رهبری پیامبر و امام معصوم این امکان نیز وجود داشت که خداوند با معرفی آنان به عنوان معصومان که شایسته رهبری اند، گزینش آنان به عنوان رهبر را در اختیار مردم قرار دهد (نهی امتیاز نصب در رهبر) یا حتی مردم با وجود معصوم، اقدام به گزینش رهبر غیر معصومی نمایند که تحت نظارت پیامبر یا امام معصوم اعمال رهبری نمایند (نهی هر دو امتیاز عصمت و نصب در رهبری با وجود پیامبر یا امام). اما سؤال اساسی این است که آیا این راه ها به یک میزان توان تأمین غرض شارع مقدس را دارند؟ ضرورت دخالت «عصمت و نصب» در رهبری پیامبر و امام، دلیل روشنی است بر این که راه های چند گانه موجود

برای رهبری حکومت اسلامی از توان و ضمانت اجرای یکسانی برخوردار نیستند. خداوند طریق نصب را برگزیده است که برتر از سایر راه ها است. عقل نیز در میان راه های بدیل راه مطمئن تر را انتخاب نموده به آن حکم می نماید.

در مورد رهبری فقیه از آن جا که شرط «عصمت» غیر مقدور است، شرط «عدالت» از باب بدل اضطراری جایگزین آن می گردد، به تعبیر دیگر «عصمت والی، شرط در حال امکان و اختیار است و عدالت، شرط در حال اضطرار». بدین ترتیب از میان دو شرط عصمت و نصب در والی شرط اول به ناچار در عصر غیبت منتفی است اما شرط دوم که تعیین و نصب والی و زمامدار به اقتضای حکمت الهی می باشد. به قوت خود باقی است. عقل حکم می کند که هم تنظیم قانون و هم تعیین مجری آن به دست کسی باشد که حاکمیت تشریحی مختص ذات اوست. نکته مهم دیگر این است که نیابت فقیه از امام معصوم ایجاب می کند در مقام زعامت سیاسی نیز نوع حکومت و رهبری فقیه با نوع رهبری امام معصوم (ع) از سنخ واحد یعنی انتصابی باشد. از سوی دیگر تفکیک میان مناصب سه گانه فقیه و جهمی ندارد.

با این دلیل عقلی می توان امور زیر را ثابت نمود:

ضرورت حکومت اسلامی

ولایت و رهبری پیامبر، امام و فقیه جامع شرایط

تعیین و نصب ولایت از سوی خداوند؛

برابری قلمرو اختیارات نایب (فقیه جامع شرایط) با منوب عنه (امام و پیامبر) جز در موارد استثنا شده.

مردم سالاری دینی

بحث درباره دموکراسی و نظام های مدنی غرب و قابلیت انطباق آن در جوامع اسلامی با بستر شریعت، قدمتی دیرینه تا آشنایی مسلمانان با آرای افلاطون و ارسطو و نظریه حکومت های چهارگانه آرسیتوکراسی، دموکراسی، الیگارش و تیرانی دارد

در ایران، در تطبیق دموکراسی و اسلام دو نظر وجود داشت:

۱- اسلام به عنوان مجموعه قوانین و قواعد مدون خدا برای بشر با حضور رسمی طبقه متولیان و مفسران متخصص، با دموکراسی، آن گونه که مردم اعم از همه گروه ها حق تصمیم گیری و مشارکت داشته باشند، تحت هیچ شرایطی سازگار نیست. شیخ فضل الله نوری بر این اندیشه گرایش داشت. (۷)

۲- اسلام به عنوان بینش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با کاربست های ویژه اقتصادی خود با دموکراسی به مثابه نوعی روش عملی حکومتی که ضامن بقای نهاد دین در جامعه باشد وفاق و هم دلی و انطباق دارد. بزرگانی چون سید جمال الدین اسدآبادی و علامه نائینی بر این اندیشه گرایش داشتند. (۸)

در این دهه های پایانی قرن بیستم نیز سؤال اصلی و مهم همه متفکران اسلامی درباره مقوله دموکراسی یکی است: آیا می توان حاکمیت دینی را با دموکراسی امروزین و نو که نه به عنوان یک ایدئولوژی و نظریه سیاسی، بلکه به عنوان یک تکنولوژی و روشی در توزیع قدرت و نظارت بر آن مطرح است، سازگار کرد؟ بر فرض قبول سازگاری دموکراسی با حاکمیت دینی، این سازگاری چگونه است و با چه مدلی از آن سازگاری دارد؟

«بررسی دقیق لیبرالیسم معلوم می‌دارد که لیبرالیسم بر یک نظریه شناخت متکی است که نه تنها انجام منطقی آن را تأمین می‌کند، بلکه ضامن تحقق آن نیز هست؛ نظریه جایز الخطا بودن انسان... از این مقدمه مختصر پیوندهای محکم میان دموکراسی و مقولات فرهنگی چون ثروت، قدرت، عدالت، انسان، خدا و طبیعت استنتاج می‌شود.» (۱۱)

حتی اگر ما با تسمک به این پیش فرض که دموکراسی غرب دستاوردی عظیم و محصول تلاش علمی مغرب زمین است و بلکه به قول بعضی، آخرین دستاورد علمی بشر در اندیشه سیاسی است، و از طرفی مکانیزم‌ها و شیوه‌های اجرایی اسلام با دموکراسی سازگار است، قائل به عدم تعارض حاکمیت دینی با دموکراسی شویم و از خنثی بودن روش دموکراسی نسبت به ایدئولوژی‌ها سخن برانیم باز هم غربیان ما را دموکرات نمی‌دانند!

موريس دورژه می‌گوید: «کسانی که می‌کوشند با استفاده از شیوه ظاهری دموکراسی غربی رأی اکثریت را در حمایت از اندیشه‌های خود کسب کنند و پس از پیروزی، جوهره دموکراسی غربی (اصالت فرد) را فراموش نموده و به اندیشه‌های خود جامه عمل بپوشانند حق استفاده از مکانیزم‌های اجرایی دموکراسی غربی را ندارند و صحیح این است که با زور و خشونت جلوی آنان را گرفت و به وسیله خشونت ماهیت دموکراسی را حفظ کرد.» (۱۲)

نویسنده غربی دیگر می‌گوید: «تساوی طلبی و اراده و اختیار از موضوعات اصلی اسلام است... آیین اسلام بدین ترتیب دارای اصولی است که می‌تواند با دموکراسی سازگار باشد یا نباشد، ولی هر قدر هم که اسلام و دموکراسی در تئوری با یک دیگر موافق و همگام باشند، در عمل با هم ناسازگاری دارند. عملاً با یک استثنا (ترکیه!) هیچ کشور اسلامی در طول تاریخ، نظام سیاسی کاملاً دموکراتیک نداشته است.» (۱۳)

در پایان تذکر این نکته ضروری است که گرچه منتقدان دموکراسی غرب بسیار فراوان اند اما امروزه در بست رد کردن تمام دستاوردهای دموکراسی معنایی ندارد. مشارکت عموم انسان‌ها در سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود و تأکید دموکراسی بر مردم یکی از این دستاوردهاست. هم عقل و هم تجربه ثابت کرده است که هیچ نظامی بدون قبول و حمایت مردم استوار و قدرتمند نخواهد بود و امید به بقای خود نخواهد داشت. اسلام نیز از جمله مکاتبی است که بر این مشارکت مردمی تأکید شایانی داشته و دارد.

در فلسفه سیاسی غرب دو واژه مشروعیت و مقبولیت گر چه مفهوماً متغایرنند، از نظر مصداق متحد هستند؛ یعنی ملاک مشروعیت یک حکومت را مشروعیت - به معنای عام آن یعنی قانونی بودن - همان مقبولیت می‌دانند؛ مثلاً حکومت‌های دیکتاتوری، حکومت‌های ناشی از کودتا، یا حکومت‌های موروثی را می‌گویند: مشروعیت ندارند؛ یعنی مقبول مردم نیستند، بنابراین اگر حکومتی را مردم نپذیرند مشروعیت هم نخواهد داشت اما در فلسفه سیاسی اسلام می‌توان بین مشروعیت و مقبولیت تفکیک قائل شد. ملاک مشروعیت حکومت از نظر شیعه، تعیین از طرف خداوند به نحو خاص یا عام می‌باشد، ولی ملاک عینیت یافتن حکومت همانا قبول مردم است.

قبول یا رد این سازگاری بستگی تام به جواب این سؤالات دارد: دموکراسی به عنوان کارآمدترین روش حکمرانی، چه تعریفی دارد؟ آیا روش‌ها ماهیتاً خنثی و در نظام‌های لائیک و دینی علی السویه قابل استعمال است؟

برخی دانشوران اسلامی دموکراسی را به معنای مشارکت مردمی، نفی استبداد یا حاکمیت قانون می‌دانند و فارغ از مبانی آن، به سازگاری اسلام با دموکراسی معتقدند.

علامه طباطبائی دموکراسی به معنای حکومت اکثریت را با توجه به مبانی آن به خصوص مشروعیت مردمی سازگار با اسلام نمی‌دانند. ایشان پس از بحث درباره این که هیچ دین بزرگ دیگری و حتی ایدئولوژی دنیوی نمی‌تواند با اسلام در زمینه توجه به مسائل اجتماعی رقابت کنند، روی سخن را متوجه روشن فکران غربی مآب کشورهای مسلمان می‌گرداند که ادعا می‌کنند موازین اجتماعی اسلام، دیگر قابل انطباق با شرایط دنیای جدید نیست، چه در دنیای جدید آن چه قرار است ماهیت قوانین و روابط اجتماعی را تعیین کند، رأی اکثریت است. ایشان این ادعا را رد کرده و یادآور می‌شوند که آن چه در تاریخ رخ داده، عکس این است. همه ادیان بزرگ در ابتدا به جای آن که به هوا و آرزوهای اکثریت خوشامد بگویند با آن‌ها در می‌افتادند. انسان‌ها غالباً آن چه را حق و بر حق است، چندان خوش ندارند و بعد از اشاره به آیاتی از قرآن می‌گویند: در این صورت اگر خواست اکثریت را همیشه درست و الزام آور بدانیم، درست نیست.

نویسنده ای معاصر می‌نویسد: «دموکراسی نوعی متد و فن جدید و تجربه ای عرفی عقلایی و امروزی است. البته ممکن است کسی از دموکراسی تعبیری اخلاقی، ایدئولوژیک یا مسلکی بکند؛ مثلاً بگوید: پشت دموکراسی، نوعی جهان بینی و انسان شناسی و نظام ارزشی و ایده مندی خاصی نهفته است. به گمان ما باید بگوییم پشت الکترونیسته، الکتروکار دیوگرافی و کامپیوتر و فکس نیز ایدئولوژی است، چون پدید آورندگانشان، تنها دعا را برای بهبودی بیمار کافی نمی‌دانند، در زندگی قائل به استفاده از اسباب و علل مادی هستند و علم و دانش را برای انسان لازم تشخیص می‌دهند و صرف نظر از اعتقاد داشتن به این یا آن مذهب و اصولاً صرف نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به دین، خدمت به خلق و اهتمام به رفاه و آسایش آن‌ها و سعادت این جهان را با ارزش می‌بینند.» (۹)

هم چنین دکتر «جان اسپوزیتو» استاد دانشگاه جرج تاول و دکتر «جان وال» در باب مناسبات اسلام و دموکراسی مشترکاً مقاله ای نوشته اند که با این سؤال آغاز می‌شود: «آیا دموکراسی با تجدید حیات اسلامی ناسازگار است؟» آنان ضمن پاسخ به این سؤال، اولاً: مفهوم واحد و متعین برای دموکراسی را مورد تردید قرار داده اند و ثانیاً: آن را قابل بازسازی در شبکه مفاهیم دینی و متناسب با زبان و محتوای آن دانسته اند. آنان معتقدند مایه‌های بسیار قوی دموکراتیک در فرهنگ سیاسی اسلام وجود دارد؛ مفاهیمی چون شورا، اجماع و خلافت، ولی در نحوه برداشتی که از این اصطلاحات کرده اند، تأملاتی وجود دارد و اعتراضاتی بر دعاوی آن‌ها وارد شده است. (۱۰)

یکی از نویسندگان معاصر گرچه خود مدلی برای سازگاری بین اسلام و حاکمیت دینی ارائه می‌دهد، (۱۱) در جایی می‌نویسد:

دموکراسی لیبرال می‌کشاند. چنین نگرشی مآلاً به دین فردی در زمان غیبت امام عصر(عج) گردن می‌گذارد. شکی نیست که بر طبق معیار و موازین عقیدتی حضرت امام(ره) حکومت اسلامی در معنای سوم صحیح و قابل قبول است. حکومت اسلامی، حکومتی است که نه تنها همه قوانین و مقررات اجرایی آن برگرفته از احکام دینی است، بلکه مجریان آن نیز مستقیماً از طرف خدا یا به اذن خاص و یا عام معصوم منصوب شده‌اند. این چنین حکومتی از پشتوانه حکم الهی برخوردار است و بر اساس اراده تشریحی خداوند شکل گرفته است. بر طبق جهان بینی اسلامی تمام جهان و سراسر هستی ملک مطلق خدا است و تصرف در آن، بدون اذن او روا نیست. انسان بدون اجازه خدا حتی حق تصرف در خویشتن را ندارد؛ تا چه رسد به تصرف در دیگران. با چنین اعتقادی، تنها کسانی حق حکومت دارند که از سوی خداوند (مستقیم یا غیر مستقیم) منصوب شده باشند. بر این اساس امام خمینی(ره) در تبیین جمهوری اسلامی «ولایت فقیه» را الگوی حاکمیت اسلامی قرار داد.

#### نتیجه گیری

تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت بر اساس آیات و روایات وارده برای تداوم احکام الهی و اینکه اجرای حدود الهی مخصوص زمان خاصی نبوده و نیست ثابت به نظر می‌رسد و در این میان خلافتی دیده نمی‌شود. اما بر اساس آنچه که بیان شد لازمه تشکیل حکومت اسلامی، حضور مردم در سرتاسر مراحل تشکیل این امر به عنوان عنصر اصلی این امر حساب می‌آید بطوری که عدم مشارکت آنان در برقراری حکومت اسلامی می‌تواند پایه‌های تشکیل این امر را متزلزل کند. مقبولیت و مشروعیت که از آن میتوان به دو بال حکومت اسلامی نام برد هم موجد این معناست بطوری که حتی اگر تمام شرایط حکومت اسلامی برقرار باشد لکن شرط مقبولیت (حضور و بیعت مردم) مفقود باشد حتی اگر تشکیل حکومت توسط معصوم (علیه السلام) باشد برپایی حکومت لغو خواهد شد.

#### References

1. Javadi Amoli, Abdullah, 2018, Province of Faqih, one volume, 20th edition, Esra Publications, Qom.
2. Khomeini, Ruhollah, 1368, Imam Khomeini's book, 22 volumes, first edition, Imam Khomeini (R.A.) Editing and Publishing Institute, Tehran
3. Tabatabaei, Mohammad Hossein, 1360, Al-Mizan, 20 volumes, first edition, Qom
4. Makarem Shirazi and others, Tafsir al-Tafsir, 27 volumes, 1st edition, Dar al-Kitab al-Islamiya Publishing House, Qom.

حکومت امیر مؤمنان(ع) مشروع بود؛ یعنی از طرف خدا به وسیله پیامبر برای حکومت مردم تعیین شد، ولی مقبول اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان واقع نشد. بنابراین، حکومت مشروع و معتبر از دیدگاه فقه شیعه، حکومتی است که حاکم لا اقل به صورت نصب عام از طرف امام معصوم تعیین شده باشد.

معمار بزرگ جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، نظام سیاسی انقلاب اسلامی را با عنوان «جمهوری اسلامی» توصیف کرده‌اند. «جمهوری» شکل حکومت است و «اسلامی» محتوای این حکومت. ما خواستار جمهوری اسلامی می‌باشیم، جمهوری فرم و شکل حکومت را تشکیل می‌دهد و اسلامی محتوای آن فرم که قوانین الهی است» (۲).

بر این اساس نظام جمهوری اسلامی بر دو رکن استوار است: جمهوریت و اسلامیت و یا به عبارتی، مردم و موازین اسلامی. در کشاکش گفت و گوهای صاحب نظران سیاسی، در این برهه از انقلاب اسلامی، اختلافاتی بر سر میزان نقش این دو رکن در نظام سیاسی ایران به وجود آمده است. از این رو می‌باید میزان نقش مردم و حدود دخالت دین در چنین حکومتی معین گردد. مراد از اسلامی بودن این نظام چیست؟ آیا حکومت اسلامی به حکومتی اطلاق می‌شود که مسلمانان و متدینان در آن حکومت می‌کنند؟ آیا حکومت اسلامی، حکومتی است که صرفاً احکام اسلامی در آن رعایت می‌شود؟ یا مراد حکومتی است که تمام ارکان آن بر اساس اسلام شکل گرفته است.

بدیهی است معنای اول (حکومت متدینان و دینداران) مورد پذیرش ما نیست، زیرا بر اساس آن، نه تنها رعایت قوانین اسلامی الزامی نیست، بلکه همین که حکومتی مربوط به جامعه‌ای باشد که افراد آن متدین هستند، چون شهروندان متدین هستند، حکومت هم مسامحتاً دینی به حساب می‌آید؛ هم چنان که فلسفه مسلمانان به فلسفه‌ای اطلاق می‌شود که در بین مسلمانان رایج است، هر چند منطبق با تفکر اسلامی نباشد. در این معنا حاکم مقید به اجرای احکام شرع نیست، لذا همه حکومت‌هایی که از صدر اسلام تا کنون در مناطق مختلف جهان در جوامع مسلمانان تشکیل شده است، «حکومت اسلامی» نامیده می‌شود.

اما طبق معنای دوم، حکومت اسلامی یعنی حکومتی که قوانین اسلام در آن رعایت می‌شود، ولی لزومی ندارد زمام دار و مجری آن، منصوب مستقیم و یا غیر مستقیم خداوند باشد. قائلین به این نگرش معتقدند: مردم مسلمان باید بکوشند آموزه‌ها و موازین دینی را در جامعه عملی سازند، اما در تنظیم رابطه دوگانه دین و مردم، انتخاب روش‌ها بر عهده خود مردم است و الزام آنان به قبول رهبری دینی در رأس هرم سیاسی جامعه، وجهی ندارد. دین‌شناسان و فقیهان تنها نقش تسهیل کننده را بر عهده دارند و باید تلاش کنند در حد مشاورانی موثر و حداکثر نظارت کنندگانی فعال، نقش ایفا کنند، اما در هر حال روش و ابزارهای حرکت و رفتار جمعی را مردم تعیین می‌کنند، این نظریه گرچه دغدغه دینی و حاکمیت اسلام و آموزه‌های دینی دارد، نهایتاً به دموکراسی دینی مبتنی بر عقل جمعی و نظریه سیاسی فوکویاما دایر بر سیطره لیبرال دموکراسی بر تمام نقاط جهان ختم می‌شود و دین را به مسلخ

5. Maraghi, Ahmad Mustafa, Tafsir al-Maraghi, 30 volumes, one book, first edition, Dar al-Fikr, Beirut
6. Kilini, Mohammad Bin Yaqub, 1387, Al-Kafi, 15 volumes, 1st edition, Publications of Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute, Qom.
7. Haeri, Abdul Hadi, 1380, the first confrontation of Iranian thinkers in dealing with the two methods of western bourgeois civilization, first edition, widely published, Tehran
8. Khaduri, Majid, 1999, Political trends in the Western world, second edition, published by the Office of Political and International Studies of the Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran, Tehran.
9. Farastkhah, Massoud, 1377, Religion and Society, first edition, publishing company, Tehran
10. Esposito, John, translated by Nasrin Hekami, 1373, Kian Magazine, No. 22, Tehran
11. Soroush, Abdul Karim, 1375, fatter than ideology, Sarat Cultural Institute, Tehran
12. Morris Dorje, Terje Abolfazl Ghazi, 1376, Principles of Political Science, first edition, Mizan Publishing House, Tehran
13. Huntington, Samuel, translated by Ahmad Shahia, 1394, third wave, sixth edition, Rozeneh Publishing House, Tehran.